

زیجر

دوفصلنامه علمی تخصصی فلسفه اسلامی
سال سوم / شماره اول / پیاپی ۴ / بهار - تابستان ۱۳۹۶

تبیین و نقد نظریه علم اجمالی در عین کشف تفصیلی از دیدگاه استاد فیاضی^۱

اسماعیل بهشت^۲

چکیده

یکی از مهم‌ترین و مشکل‌ترین مسائل حکمی و فلسفی، تبیین و تقریر «علم تفصیلی حق تعالی به مخلوقات در مرتبه ذات» است. صدرالمآلهین در کتاب‌های خود، دو نظریه درباره این مسئله مطرح کرده است: یکی نظریه مشهور وی یعنی «علم اجمالی در عین کشف تفصیلی» و دیگری نظریه مبتنی بر اتحاد عاقل و معقول که نظریه نهایی او به حساب می‌آید. نویسنده در این نوشتار، نخست بر اساس مبانی صدرالمآلهین به تبیین نظریه ابتدایی و مشهور وی پرداخته و سپس به بررسی و نقد این نظریه از دیدگاه استاد فیاضی پرداخته است. ملاحظه با استفاده از قاعده «بسیط الحقیقه»، و بنا بر مبانی بدیع حکمت متعالیه (به‌ویژه اصالت وجود)، نظریه «علم اجمالی در عین کشف تفصیلی» را تبیین کرده است.

کلید واژگان

صدرالمآلهین، علم تفصیلی حق تعالی، علم اجمالی در عین کشف تفصیلی، بسیط الحقیقه.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۷/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۲۰.
۲. طایفه سطح چهار حوزه علمیه. (esmaelbeheshht@yahoo.com)

مقدمه

یکی از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین مباحث الهیات بالمعنی الاخص که از دیرباز مورد بحث و بررسی اندیشمندان قرار گرفته، تبیین علم تفصیلی حضرت حق به موجودات در مرتبه ذات است. در کتب فلسفی نظریات بزرگانی چون افلاطون، فورفورئوس، ابن‌سینا و دیگر فلاسفه ذکر شده که نشان‌دهنده اهمیت این موضوع و تلاش فیلسوفان برای ارائه تحلیلی دقیق از این مسئله است. اما از آنجا که نظریات پیشین دارای نواقصی داشت و اشکالات متفاوتی از طرف حکما از جمله صدرالمتألهین بر آنها وارد شد، صدرالمتألهین برای ارائه تحلیلی درست و بدون نقص از این مسئله، نظریه «علم اجمالی در عین کشف تفصیلی» را بر اساس مبانی دقیق فلسفی خویش، ارائه داد. در نوشتار پیش‌رو پس از ذکر مبانی صدرالمتألهین به روش تحلیلی - توصیفی و بر اساس منابع کتابخانه‌ای، این نظریه، تبیین، و سپس از دیدگاه آیت‌الله فیاضی بررسی و نقد شده است.

مفهوم‌شناسی

علم در لغت به معنای ادراک، دانستن، معرفت، یقین کردن، حجت و اظهار و روشن کردن به کار رفته است؛^۱ اما از دیدگاه فلاسفه تعاریف متفاوتی دارد. از دیدگاه صدرالمتألهین علم و ادراک، حصول شیء مجرد از ماده و عوارض آن، برای امر مجردی است که مستقل در وجود باشد.^۲ از مباحث صدرالمتألهین در تعریف علم به دست می‌آید که اولاً علم، امری وجودی است، نه ماهوی؛ ثانیاً این امر وجودی، مجرد است، ثالثاً این امر وجودی مجرد، بالفعل است و قوه و عدم در او راه ندارد؛ رابعاً بسیط و دارای تشکیک است.^۳

مبانی صدرالمتألهین

تحلیل و تبیین نظریه «علم اجمالی در عین کشف تفصیلی»، بر قواعدی مبتنی است که بهتر است قبل از وارد شدن به بحث، آنها را متذکر شویم:

۱. اصالت وجود

بحث اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، از جمله مباحثی است که در حکم ستون فقرات

۱. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۵۸۰؛ سیدعلی اکبر قرشی بنایی، قاموس قرآن، ج ۶، ص ۳۲.

۲. صدرالمتألهین شیرازی، مفاتیح الغیب، ص ۲۶۳.

۳. همو، الحکمة المتعالیة، ج ۳، ص ۳۵ و ص ۲۷۸ - ۲۷۹؛ همو، مفاتیح الغیب، ص ۱۰۸ - ۱۱۰ و همو، الشواهد الربوبیة، ج ۱، ص ۳۲۵ - ۳۲۶؛ همو، شرح الهدایة الأثریة، ص ۳۰۷ - ۳۰۸.

حکمت متعالیه، و پایه و اساس بسیاری از نظریات نو و بنیادی ملاصدراست. صدرالمتألهین ناآگاهی انسان از این مسئله را موجب جهل به همه اصول و معارف می‌داند؛ زیرا همه چیز به وجود شناخته می‌شود و آنجا که وجود شناخته نشود، همه چیز ناشناخته می‌ماند.^۱ در فلسفه صدرالمتألهین، آنچه محور تمامی مسائل قرار می‌گیرد و واقعیت عینی به وسیله آن تفسیر می‌شود، حقیقت وجود است نه ماهیت؛ به تعبیر دیگر آنچه طارد عدم و منشأ اثر است و تحقق و عینیت خارجی دارد، چیزی جز حقیقت وجود نیست. در حکمت متعالیه - برخلاف فلسفه ابن‌سینا که محور مباحث آن بر موجود، یعنی آن چیزی که هست، پایه‌ریزی شده است - ماهیت نقش اصلی خود را از دست می‌دهد و نظر به آن دیگر استقلالی نیست؛ بلکه در واقع، وجود است که محور اصلی را در عالم هستی و فلسفه در دست دارد.

اهمیت این قاعده در بحث ما در این است که ماهیات مثار کثرت، اختلاف و تباین‌اند و بالعکس، وجود، مفهومی مشترک، و حقیقتی واحد دارد. از اینجا و طبق همین اصل است که صدرالمتألهین می‌تواند علم تفصیلی خدا را در مرتبه ذات و قبل از خلقت، به راحتی مطرح کند؛ ولی ابن‌سینا که از وجود و ماهیت بحث می‌کند و همین‌طور سایر حکما که موضع خود را در مقابل مفاهیم و ماهیات روشن نکرده‌اند، نتوانسته‌اند به مسئله علم حق تعالی از منظر صحیحی بنگرند و تبعاً در کشف اسرار عالم واقع، توفیق چندانی نیافته‌اند.

۲. تشکیک در وجود

یکی از مبانی مهم حکمت صدرایی که در مباحث مختلفی از جمله تبیین قاعده «بسیط الحقیقه» که تکیه‌گاه اصلی صدرالمتألهین در تبیین نظریه علم تفصیلی حق تعالی به ماسوی در مرتبه ذات است، تأثیر دارد، مبحث تشکیک در وجود است. بر اساس این قاعده، وجود، حقیقتی تشکیکی و دارای درجات و مراتب متفاوت است که همگی در وجود بودن مشترک‌اند و تفاوت آنها به شدت و ضعف و آثار وجود است؛ به عبارت دیگر حقایق عینی وجود، هم وحدت و اشتراکی با یکدیگر دارند و هم اختلاف و تمایزی. ولی مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتياز آنها به گونه‌ای نیست که موجب ترکیب در ذات وجود عینی شود.

برای تشکیک در وجود دو تفسیر مهم و مشهور وجود دارد که صدرالمتألهین هر دو را مطرح کرده است. تفسیر اول که اکثر عبارات صدرالمتألهین ناظر به آن است، تفسیری است

۱. صدرالمتألهین شیرازی، الشواهد الربوبیه، ص ۱۴.

که آن را به حکیمان باستان (پهلوانیان یا خسروانیان) نسبت می‌دهند و آن وحدت سنخی و کثرت افرادی است.^۱ تفسیر دیگر که صدرالمتألهین به اندازه وحدت سنخی به آن نپرداخته، ولی نظر نهایی او محسوب می‌شود، وحدت شخصی و کثرت اعتباری (نه مجازی و کذب) است. تفسیری که حکیمان ایران باستان از آن سخن می‌گفتند، بدین معناست که وجود در عین وحدت سنخی و نوعی، دارای کثرت افرادی است؛ یعنی همان گونه که مثلاً آب، حقیقتی دارای افراد متعدد است و آب دریا، رودخانه، استخر و آب موجود در یک لیوان خاص، همگی یک سنخ و یک نوع از موجودات هستند و در عین حال از نظر افرادی تعددند، وجودها نیز چنین‌اند؛ یک طبیعت واحد به نام وجود در همه موجودات وجود دارد که البته ویژگی‌های شخصی هر کدام از آنها، فرد خاصی از وجود را پدید آورده است. از لحاظ سنخ و طبیعت، وجود واجب و وجودات ممکن، یکی است؛ ولی فرد و شخص آنها از یکدیگر متفاوت و متمایز است. تنها رابطه آنها چنین است که وجود واجب، وجودات ممکن را ایجاد کرده است.^۳

اما نظر نهایی صدرالمتألهین این است که وجود، در عین وحدت شخصی، دارای کثرت شخصی است. وی بر این باور است که حقیقت وجود، واحد شخصی است که همین وجود واحد شخصی، وجود همه اشخاص است؛ برای مثال، وی می‌گوید همان گونه که نفس انسانی به وجود واحد شخصی وجود همه قوای ظاهری و باطنی خود نیز هست، حق تعالی نیز وجود واحدی است که در عین وحدت وجود، همه کثرات و ممکنات نیز هست. از این رو، دیگر نمی‌توان گفت حق تعالی موجودات را ایجاد کرده است؛ بلکه باید گفت آنها به عین وجود حضرت حق موجودند. به بیان دیگر، ممکنات نه معلول‌های حضرت حق، بلکه شئون و تجلیات وجود اویند.^۴

۳. بسیط‌الحقیقه کل الاشياء وليس بشيء منها

قاعده بسیط‌الحقیقه، یکی از قواعد مهم و مبنایی در فلسفه صدرالمتألهین است که بر اساس اصالت وجود و تشکیک در وجود پایه‌ریزی شده است. این قاعده در حل بسیاری از

۱. صدرالمتألهین شیرازی، *الحکمة المتعالیة*، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲. همان، ج ۸، ص ۱۳۴ و ۲۲۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۶۳-۶۵.

۴. همو، *المظاهر الإلهیة*، ص ۷۰-۷۲ و همو، *مفاتیح الغیب*، ص ۳۳۵.



تبیین و نقد نظریه علم اجمالی در عین کشف تفصیلی از دیدگاه استاد فیاضی

مسائل غامض فلسفی از جمله وحدت شخصی وجود و احاطه علم حضرت حق به ماسوای خود در مرتبه ذات، کارساز بوده است.

برای قاعده بسیط الحقیقه دو تقریر ذکر شده است که یکی با کثرت شخصی وجود، و دیگری با وحدت شخصی وجود و کثرت شئون و درجات آن تناسب دارد؛ زیرا در یک تقریر (کثرت شخصی وجود)، بسیط الحقیقه، کمالات مادون را به نحو اعلی و اشرف واجد است، نه اشخاص آنها را و در تقریر دیگر (وحدت شخصی وجود) شخص آنها را واجد است. در تقریر اول با توجه به اصالت وجود و تشکیک در مراتب وجود، این بحث مطرح می شود که هر چه درجات و مراتب وجود، عالی تر، و به حق تعالی نزدیک تر باشد، آن وجود کمالات و بساطت بیشتری دارد و این سلسله، وقتی به حق تعالی رسید، همه کمالات وجود را به نحو اعلی و اشرف و اتم و ابسط در خود دارد؛ به عبارت دیگر، هر علتی همه کمالات مادون را به نحو اعلی و اتم واجد است و حق تعالی که علت همه مراتب مادون است، همه کمالات مادون را به نحو اعلی و اتم واجد است، منتهی این وجدان، وجدان کمال است، نه وجدان نقایص، و از این رو، کمالات ماهوی را بدون نقایص آنها واجد است.^۱

در تقریر دوم، این معنا مطرح می شود که چون وجود حق تعالی، بسیط و صرف الوجود است و صرف الوجود، نامتناهی است و فاقد هیچ وجود و کمالی نیست (زیرا اگر فاقد وجود یا کمالی باشد، مرکب از وجود و عدم خواهد شد و صرف الوجود نخواهد بود)، لذا در دار هستی یک وجود بیشتر وجود ندارد و آن، وجود حق تعالی است و مابقی، شئون و تجلیات وجود اویند؛ نه موجوداتی در عرض یا حتی در طول وجود او.^۲ کلمات صدر المتألهین بیشتر به تقریر اول ناظر است و در مواردی نیز تقریر دوم را تأیید کرده است. اما چون نظر نهایی او وحدت شخصی وجود است، پس نظر نهایی ایشان تقریر دوم است.

۴. علم حضوری واجب به ذات خویش و به همه معالیل

یکی دیگر از مبانی صدر المتألهین برای تبیین نظریه مشهور خویش درباره علم تفصیلی حق تعالی در مرتبه ذات، علم حضوری واجب به ذات خویش و به همه معالیل خود است.

۱. صدر المتألهین شیرازی، *الحکمة المتعالیة*، ج ۳، ص ۴۵۷ و ج ۶، ص ۱۱۴.

۲. همو، *المظاهر الإلهیة*، ص ۷۱-۷۲.

صدرالمتألهین برای اثبات چنین علمی برای حق تعالی، براهینی ذکر می‌کند که در اینجا به اختصار به دو برهان می‌پردازیم:

برهان اول: برهان مبتنی بر قاعده کل مجرد عاقل لذاته

نخستین استدلال صدرالمتألهین بر علم حق تعالی به ذات خود، استدلال مبتنی بر قاعده «کل مجرد عاقل لذاته» است. بر اساس این قاعده، هر موجودی که مجرد از ماده و عوارض مادی باشد، وجود خویش را به روشنی تعقل می‌کند، و هرچه درجه تجرد او بیشتر باشد، تعقل او نسبت به ذات خویش نیز قوی‌تر خواهد بود، و از آنجا که حق تعالی در اوج تجرد قرار دارد، تعقل او نسبت به ذات خود، در بالاترین درجه تعقل قرار دارد.^۱

برهان دوم: برهان مبتنی بر قاعده معطی الشیء لا یکون فاقداً له

دیگر استدلال صدرالمتألهین بر علم حق تعالی به ذات خود، این است که چون در بین مخلوقات، موجوداتی هستند که به ذات خود علم دارند و مبدأ این کمال و هر کمال دیگری، حق تعالی است، و از طرفی ممکن نیست موجودی که خود فاقد کمالی است، آن کمال را به موجود دیگری عطا کند؛ بنابراین نتیجه می‌گیریم که حق تعالی به عنوان عطاکننده علم برخی از موجودات - مانند نفس و عقول مجرد - به ذاتشان، خود نیز باید به ذات خود علم داشته باشد.^۲

این استدلال مبتنی بر قاعده «معطی الشیء لا یکون فاقداً له» است که شیخ اشراق بر اساس آن، وجود کمالات موجود در اشیاء را در خداوند به نحو کلی، اثبات کرده است.^۳ حق تعالی علاوه بر علم حضوری به ذات خویش، به همه معالیل خود نیز علم حضوری دارد. صدرالمتألهین، بر اساس نظریه اصالت وجود و مسئله وجود رابط و مستقل، معلول را جدا از علت و خارج از حیطه وجودی آن نمی‌داند؛ بلکه از نظر او معلول شأنی از شئون علت است.^۴ بر همین اساس، حضور علت برای خودش، مساوی است با حضور شئون و تطورات علت برای علت و این چیزی غیر از علم حضوری علت به معلول نیست، و حق تعالی که علة العلل است، به طریق اولی به معالیل خود علم حضوری دارد.

۱. صدرالمتألهین شیرازی، *الحکمة المتعالیة*، ج ۳، ص ۴۵۷؛ همو، *شرح الهدایة الأثریریة*، ص ۳۶۰-۳۶۱.

۲. همو، *الحکمة المتعالیة*، ج ۶، ص ۱۷۶.

۳. سهروردی، *مجموعه مصنفات*، ج ۱، ص ۱۸۸.

۴. صدرالمتألهین شیرازی، *الحکمة المتعالیة*، ج ۲، ص ۲۹۹ و ج ۱، ص ۴۷.

تبیین نظریه علم اجمالی در عین کشف تفصیلی

صدرالمتألهین برای تبیین این نظریه، بر قاعده «بسیط الحقیقة کل الاشیاء و لیس بشیء منها» تکیه کرده و معتقد است که از این طریق می توان علم تفصیلی پیشین حق تعالی را که بر همه چیز حتی صور علمیه قائم به ذات الهی تقدم دارد، تبیین و اثبات کرد. همان طور که قبلاً ذکر شد، برای قاعده بسیط الحقیقة دو تقریر قابل تبیین است: یکی بر اساس وحدت سنخی وجود و دیگری بر اساس وحدت شخصی وجود. بنابراین با توجه به اینکه تکیه گاه صدرالمتألهین برای تفسیر این نظریه، همین قاعده بسیط الحقیقة است، لذا دو تقریر می توان برای نظریه «علم اجمالی در عین کشف تفصیلی» صدرالمتألهین مطرح کرد:

۱. تقریری مبتنی بر وحدت سنخی وجود که بر اساس آن، چون حق تعالی علت کل است، پس حقیقت همه مادون خود را به نحو اعلی و اشرف واجد است؛ زیرا علت هستی بخش باید واجد همه کمالات و حقایق آنچه افاضه می کند، باشد تا بتواند افاضه کند. بنابراین حقیقت و کمال همه ماسوی الله در ذات حق موجود است و چون حضرت حق به ذات خود علم دارد، به حقایق همه ماسوی الله نیز علم خواهد داشت. پس علم ازلی در مرتبه ذات حق به ماسوی الله تبیین عقلی پیدا می کند؛

۲. تقریری مبتنی بر وحدت شخصی وجود که بر اساس آن، حق تعالی عین همه حقایق را واجد است و موجودی خارج از ذات بی نهایت او تحقق ندارد. پس همه ماسوی الله تجلیات و ظهورات حقاند و به وجود حق موجودند و وجودی زائد بر وجود حق ندارند و چون حق - تعالی به ذات خود علم دارد، پس به همه ظهورات و تجلیات خود نیز علم خواهد داشت.

صدرالمتألهین در کتاب *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة* بعد از تحلیل و بررسی نظریات گوناگون درباره علم تفصیلی حق تعالی در مرتبه ذات، به تبیین نظریه مشهور خود پرداخته و در توصیف این نظریه گفته است:

الفصل الثانی عشر: فی ذکر صریح الحق وخالص الیقین ومخ القول فی علمه تعالی السابق علی کل شیء حتی علی الصور العلمیة القائمة بذاته التي هی بوجه عین الذات وبوجه غیرها کما بیناه وهذه المرتبة من العلم هی المسماة بالغیب المشار إلیه بقوله تعالی: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» فالمفاتيح هی الصور التفصیلیة والغیب هو مرتبة الذات البحتة المتقدمة علی تلك التفاصيل والمقصود فی هذا الفصل بیان شهوده تعالی للأشیاء کلها فی هذه المرتبة الأحدیة التي هی غیب کل غیب وأبسط من کل بسیط»

صدرالمتألهین این نظریه را به حکمای قدیم نسبت می‌دهد. او این روش را بسیار دقیق، و فهم آن را از طریق تعلّم از معلّم بشری، بسیار سخت و محتاج به داشتن قریحه و صفای باطن می‌داند؛ چه رسد به اینکه انسان بخواهد آن را از طریق فیض بلاواسطه دریافت کند.^۱ صدرالمتألهین برای تبیین و توجیه این نظریه، ابتدا چهار اصل را - به عنوان مقدمه - ذکر می‌کند و سپس به اثبات علم تفصیلی قبل از ایجاد می‌پردازد.

مقدمه اول: اندراج برخی معانی کلی در هر هویت وجودی

هر هویت وجودی، در مرتبه وجود و هویتش، مصداق یکی از معانی کلی است و گاهی برخی، هویت وجودی مصداق چند معنای کلی‌اند؛ یعنی معانی متعدد و متکثر با وجود واحدی موجود می‌شوند. به این قسم از وجود «بسیط خارجی» گویند که وجود آن واحد، و معانی آن متعدد است. همچنین گاهی معانی متعدد به وجودات متعدد موجود می‌شوند؛ مانند انسان که ماهیتش مرکب از حیوانیت (جنس) و نطق (فصل) است و وجود عینی و خارجی‌اش مرکب از ماده و صورت است؛ جنسش از ماده‌اش، و فصلش از صورتش اخذ و اعتبار شده است. ولی همین معانی که در وجودات متعدد موجود می‌شوند، گاهی به وجود واحد هم تحقق پیدا می‌کنند؛ مانند فصل اخیر انسان (ناطق) که مفاهیم جوهر، قابل، جسم طبیعی، نامی و حساس، در نوع انسانی به وجود آن (ناطق) موجودند.

اجتماع این مفاهیم در وجود فصل اخیر، بدین روست که در عالم خارج، ماده و صورت با هم متحدند و فقط در ظرف تحلیل ذهنی است که از یکدیگر جدا می‌شوند و توجه به این نکته ضروری است که در عالم وجود، از بین ماده و صورت، چیزی که اصل است و تحصیل دارد، صورت است و ماده به وسیله صورت، تحصیل می‌یابد. بنابراین اشیای کثیری که هر کدام مستقل از دیگری موجودند، ممکن است در وجود واحدی محقق شوند؛ مثل جسم، حیوان، حساس و... که هم وجودات مستقلی دارند و هم در انسان و فصل اخیر آن، جمع شده‌اند. بنابراین موجودات بسیاری که از حیث وجود متکثرند، به یک وجود موجود می‌گردند.^۲

مقدمه دوم: فراگیری شیء بسیط

مقدمه دوم همان تشکیک در مراتب وجود است؛ به عبارت دیگر، هر چه موجود از حیث وجود قوی‌تر و از بابت تحصیل، تمام‌تر باشد، در عین بساطت، معانی بیشتری را در بر دارد

۱. همان، ص ۲۶۴.

۲. همان.

و اشتمالش بر کمالات پراکنده در موجودات دیگری غیر از خودش، جامع تر است، به گونه‌ای که شمول کمالات متعدد، با بساطت آن هیچ منافاتی ندارد. صدرالمتألهین در این رابطه می‌گوید:

كلما كان الموجود أقوى وجوداً وأتمّ تحصلاً كان مع بساطته أكثر حيطة بالمعاني وأجمع اشتمالاً على الكمالات المتفرقة في سائر الأشياء غيره كما يظهر من حال المراتب الاستكمالية المتدرجة في الكمال من صورة إلى صورة متعاقبة على المادة بحسب تكامل استعداداتها لقبول صورة بعد صورة إلى أن تبلغ مترقية إلى صورة أخيرة تصدر منها جميع ما يصدر من السوابق الصورية لاشتغالها من جهة قوة الوجود على مبادئ تلك الأفعال بأجمعها مع أحديتها

در مقابل، هر اندازه که موجود از حیث مرتبه وجودی ضعیف‌تر باشد، معانی کمتری از آن انتزاع می‌گردد. بر این اساس بر ماده اولی که اضعف مراتب وجود است، تنها مفهوم جوهریت صادق است و نه بیشتر. وجود ضعیف، بنا بر حرکت جوهری، می‌تواند پله‌های رشد و ترقی را طی کند و به حدی از وجود برسد که تمامی کمالات صور سابق بر خود را واجد گردد و از آن، تمام آنچه از صور پیشین صادر شده است صادر شود، در عین اینکه بسیط و واحد است.

مقدمه سوم: تمایز معنای نوعی و مصداق آن

از تحقق و ثبوت هر معنای نوعی در موجودی و صدق آن معنا بر آن موجود، لازم نمی‌آید که وجودش وجود آن معنا باشد؛ زیرا وجود شیء که خاص آن شیء است، چیزی است که به حسب آن وجود، از معانی غیر خودش که بیرون از ماهیت و حد آن است، امتیاز و جدایی می‌یابد. بنابراین وجود انسان، وجود حیوان بما هو حیوان (بشرط لا) نیست، هر چند مشتمل بر حد و معنای حیوان است، و وجود حیوان، وجود نبات بما هو نبات نمی‌باشد، اگرچه بر حد و معنای آن مشتمل است، و...؛ به عبارت دیگر، وجودی که معانی بیشتر را در بر دارد، لازم نیست وجود خاص آن معانی باشد؛ بلکه به نحو بساطت است؛ یعنی همه کارهایی که از مراتب قبل صادر می‌شد، از این موجود نیز صادر می‌شود.^۲

۱. صدرالمتألهین، *الحکمة المتعالیة*، ج ۶، ص ۲۶۷.

۲. همان، ص ۲۶۷ - ۲۶۹.

مقدمه چهارم: تقدم کمال علت بر کمال معلول

هستی معلول و همه کمالات وجودی او، به علتش مستند است. بنابراین هر کمال وجودی که در موجودی تحقق و ثبوت پیدا می‌کند، ناگزیر باید اصل آن کمال در علتش - به گونه‌ای برتر و کامل‌تر - پدید آمده باشد؛^۱ به عبارت دیگر علت باید کمالات معلول را به نحو اعلی و اشرف در بر داشته باشد. صدرالمتألهین این مطلب را موافق با کلام بزرگانی همچون صاحب کتاب *تولوجیا* می‌داند و قائل است که این حرف، صحیح، و موافق با برهان و ذوق سلیم است.

خلاصه مقدمات مذکور

۱. مفاهیم و حقایق فراوان می‌توانند به وجود واحد موجود شوند؛
۲. هرچه وجود قوی‌تر و شدیدتر باشد، در عین بساطت، حقایق و کمالات بیشتری دارد؛
۳. ممکن است تمام حقیقت یک چیز جزء حقیقت چیز دیگر باشد؛ مثل نبات در حیوان و حیوان در انسان؛
۴. هر کمالی در معلول، به نحو اعلی و اشرف در علت موجود است.

نتیجه‌گیری از مقدمات مذکور

صدرالمتألهین برای اثبات علم تفصیلی پیشین خداوند به موجودات، پس از ذکر مقدمات مذکور، چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

حق تعالی مبدأ آفرینش همه حقایق و ماهیات است. پس مرتبه ذات حق تعالی باید در عین بساطت و احدیت، همه اشیا باشد...؛ زیرا موجودی که بسیط حقیقی است، باید

۱. «کالات موجودات بر دو دسته‌اند: الف) کمال موجود از آن جهت که موجود است؛ مثل علم، قدرت و حیات که به طور کلی، موجود عالم و قادر و حی، جدا از اینکه چگونه موجودی است، از موجود جاهل و عاجز و فاقد حیات، کامل‌تر است؛ به بیان دیگر صفات فوق کمالات وجودند، از آن جهت که وجود است، نه از آن جهت که موجود خاصی است؛ ب) دسته دوم از کمالات، کمال موجود خاص است از آن جهت که موجود خاص است؛ برای مثال شیرینی برای خرما از آن جهت که خرماست، کمال است، نه از آن جهت که موجود است؛ چنانکه ترشی نیز برای سرکه، از آن جهت که سرکه است کمال است، نه از آن جهت که موجود خاص است. با توجه به این مطالب، به‌خوبی روشن می‌شود که منظور از این سخن که علت فاعلی، کمالات معلول خود را به صورت اعلی و اشرف دارد، کمالاتی است که معلول از آن جهت که موجود است داراست، نه از آن جهت که وجودی خاص است. در نتیجه، چنین نیست که خداوند به عنوان علت فاعلی همه موجودات، آن دسته از کمالات آنها را که لازمه وجود خاص آنهاست، دارا باشد. اساساً چنین چیزی مستلزم محدود بودن حضرت حق است؛ برای مثال لازمه شیرین بودن - که کمال خرماست، از آن جهت که خرماست - جسم بودن است. به همین دلیل خدا نمی‌تواند شیرین یا ترش یا مانند اینها باشد» (غلامرضا فیاضی و حسین مظفری، «علم پروردگار به آفریدگان پیش از آفرینش»، مجله معارف عقلمی، شماره ۱۰، ص ۱۴ و ۱۵).



تبیین و نقد نظریه علم اجمالی در عین کشف تفصیلی از دیدگاه استاد فیاضی

همه اشیا باشد. بنابراین از آنجا که وجود حق تعالی، وجود همه اشیاست، تعقل خودش تعقل همه اشیاست و وجود حق تعالی به گونه‌ای است که ذاتاً عقل و عاقل است؛ پس به خودی خود، خویشتن را تعقل می‌کند و تعقل ذات خودش، تعقل همه ماسوی و مقدم بر آنهاست. در نتیجه ثابت می‌شود که علم خداوند به همه ماسوی، پیش از آفرینش آنها، در مرتبه ذات حق تعالی تقرر دارد؛ خواه ماسوی عبارت از صور علمی قائم به ذات خداوند باشند، و خواه صوری خارجی غیر از صور علمی قائم به ذات حق تعالی باشند. پس این علم تفصیلی در عین اجمال - کثرت در عین وحدت - است؛ زیرا آفریدگان با همه تکثر و تفصیلی که از حیث مفهومی دارند، در وجود یگانه بسیطی، موجود و مجتمع‌اند.^۱

در این نظریه، صدرالمتألهین علم تفصیلی حق تعالی به اشیا در مرتبه ذات را، بر طبق قاعده «بسیط الحقیقة کل الاشياء» تبیین کرده است. طبق این تفسیر، حق تعالی به همه حقایق مادون، علم حضوری دارد؛ علمی که از یک جهت، بسیط و اجمالی است و از جهت دیگر، تفصیلی است. اجمالی و بسیط است؛ زیرا به نحو جمع‌الجمع است، و تفصیلی است؛ زیرا همه کمالات و تمام حقایق بر ذات حق تعالی به صورت تفصیلی منکشف می‌شوند.

بنابراین مفاد قاعده بسیط الحقیقة، لزوم واجد بودن جمیع حقایق وجودی از جانب خداست که بدون اینکه کثرتی در کار باشد، در ذات حق تعالی متجلی و نمایان می‌باشند. صدرالمتألهین همچنین در کتاب المبدأ و المعاد به توضیح نظریه مشهور خویش پرداخته و درباره علم تفصیلی حق تعالی به غیر در مرتبه ذات نوشته است:

علم خداوند به مجعولات خارجی، علم به ذوات آنهاست و کمال واجب در ایجاد اشیا بدین معناست که در تمامیت وجود و فرط تحصیل به گونه‌ای است که تمامی موجودات و خیرات از اوست. کمال حق تعالی به این نیست که ذوات اشیا در علم حضوری، یا صور اشیا در علم حصولی پیش او باشند تا اینکه اگر این ذوات عینی و صور علمی در مرتبه ذات نباشند و متأخر از ذات باشند - چنانکه حقیقتاً متأخر از ذات هستند - مستلزم این باشد که حق تعالی در مرتبه ذات، فاقد کمال باشد؛ بلکه کمال علمی حق تعالی به این است که در عاقلیت، به حدی است که خود ذات به خودش منکشف، و ذوات جمیع اشیا نزد او معلوم‌اند؛ چون معلول حق تعالی هستند و

۱. صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۲۷۰.

معلول بودنشان یا به تعبیر دیگر، اصل وجودشان، عین معقول بودنشان، و معقول بودنشان عین معلولیت و وجود آنهاست، بدون اینکه هیچ تفاوتی با هم - چه ذاتی و چه اعتباری - داشته باشند. حال که معقولیت ذات واجب، مبدأ معقولیت جمیع اشیا و باعث انکشاف آنها در پیشگاه اوست - چنانکه وجود حق تعالی مبدأ وجود همه ممکنات است و همه به ترتیب سببی و مسببی به او مرتبطانند و ترتیب وجودی صدور همان ترتیب عقلی شهودی است - بدون تردید این چنین وجودی، وجودش علم به جمیع موجودات است و ذات او سزاوارتر است که آن را علم به موجودات خارجی بدانیم از اینکه صور معقوله از موجودات را علم بنامیم؛ یعنی، هم صور علمیه اشیا علم به اشیا هستند و هم ذات واجب علم به اشیاست و نام «علم بالاشیاء» دادن به ذات واجب اولی از نام «علم بالاشیاء» دادن به صور علمیه است؛ زیرا علم به اشیا از طریق صور، اشیا را معلوم بالعرض می‌کند؛ لیکن علم به آنها از طریق ذات، خود اشیا را معلوم می‌کند. بنابراین تمامی اشیا با کثرتی که دارند برای حق تعالی با وحدتی که دارد، مکشوف‌اند و او با ذات خود به جمیع موجودات علم دارد و ذات او عین علم به جمیع اشیاست.^۱

نکته‌ای که باید در توضیح نظریه صدرالمتألهین مورد توجه قرار داد، این است که او در اثبات علم تفصیلی واجب، همه حقایق را به مقام ذات نسبت می‌دهد؛ اما با وجود این هیچ بینویتی در ذات حاصل نمی‌شود (مسئله انطوای کثرت در وحدت)؛ زیرا تباین و تخالف حقایق و انواع خارجی مانند زمین، کوه، آسمان و... در صورتی است که به وجود مخصوص خود - که از دیگر وجودها ممتاز است - یافت شوند؛ یعنی بر وجهی که عناوین و ماهیات آنها، به حمل شایع بر آنها صدق کند. در حالی که وجودی که قبل از تنزل در مراتب، به عنوان یک وجود جمعی تحقق دارد، شریف‌تر از هر وجود خاصی است. در این راستا، صدرالمتألهین چهار مرحله برای وجود اشیا بیان می‌کند که عبارت‌اند از: عالم طبیعت، عالم مثال، عالم عقل، وجه الله یا مقام ذات. در این رویکرد، قبل از اینکه اشیا به وجود عقلی، مثالی و طبیعی برسند، به وجود جمعی دیگر موجودند که آن وجود جمعی، بالفعل است و مبدأ ممکنات می‌باشد و این وجود جمعی، متمم وجودهای خاص است و تمام کمالات و خصوصیات آنها را دارد.

۱. صدرالمتألهین، المبدأ و المعاد، ص ۱۲۱-۱۲۲.

بنابراین مسئله انطباق کثرت در وحدت، موجب تکثر واحد نخواهد بود؛ بلکه سبب تأکد وحدت ذات حق تعالی است. از این رو، با اتکا به قاعده بسیط الحقیقه اثبات می‌شود که علم حق تعالی، از یک جهت تفصیلی است؛ زیرا معلومات از نظر معنا دارای کثرت و تفصیل هستند و از جهت دیگر اجمالی و بسیط است؛ چراکه همه معانی به یک وجود واحد و بسیط موجودند و این موجود خاص، هیچ یک از آن معانی نیست. بنابراین ذات واجب در عین وحدت و بساطت، همه اشیا است.

نقد و بررسی

روشن است که علم تفصیلی حق تعالی به ماسوی در مرتبه ذات، تنها با استفاده از قاعده بسیط الحقیقه تبیین نمی‌شود؛ زیرا تأمل در نظریه مشهور صدرالمتألهین در مورد علم پیشین حق تعالی، نشان می‌دهد که این نظریه با اشکالاتی مواجه است. برخی از این اشکالات ناظر به تقریر وحدت سنخی، و برخی ناظر به تقریر وحدت شخصی، و برخی دیگر مشترک بین هر دو تقریر است که در اینجا به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱. عدم تحقق موجودات به نحو امکانی و ماهوی در ذات الهی

اشکال اول در مورد نحوه تعلق علم حق تعالی به جزئیات، قبل از ایجاد تفصیلی اشیا است. آنچه از قاعده بسیط الحقیقه (طبق تقریر وحدت سنخی) استفاده می‌شود، این است که حق تعالی در مرتبه ذات، واجد همه حقایق (در مقابل رقایق) وجودی است و هیچ چیز وجودی از او سلب نمی‌شود. پس علم حق تعالی به خود، عین علم به همه حقایق اشیا است. بنا بر این قاعده، خدا به همه اشیا به حسب وجود اعلی و اتم آنها داناست و از این رو، علم به حقیقت ادنی و انقص اشیا در مرتبه ذات نیست؛ به تعبیر دیگر، وجودات رقیقه و نازله که در ماسوی الله تحقق دارند و از ذات الهی نشئت گرفته‌اند، به علت رقیقه بودنشان و به تعبیر فلسفی، ماهیت امکانیشان، در ذات حق تعالی به صورت رقیقه وجود ندارند تا متعلق علم الهی قرار گیرند که محل بحث است. اما وجود بحث و خالص و کامل، به علت حضورش در ذات الهی متعلق علم خدا قرار می‌گیرد که مورد خلاف نیست.^۱

برخی از محققین برای توضیح بیشتر، سخنرانی را مثال می‌زنند که علت فاعلی سخنان خود است. در اینجا گرچه حقیقت کمالی این سخنان در وجود او هست، چنین نیست که

۱. غلامرضا فیاضی و حسین مظفری، «علم پروردگار به آفریدگان پیش از آفرینش»، مجله معارف عقلی، شماره ۱۰، ص ۱۷؛ حسن معلمی، حکمت متعالیه، ص ۴۷۵.

این سخنان با حدود وجودی‌اش و همه کیفیت‌های آن در ذات فاعل موجود باشد. در نتیجه، علم سخنران به ذات خودش، مستلزم علم به همه ویژگی‌های سخنش پیش از سخنرانی نیست.^۱

بنابراین چون وجود طبیعی، مثالی و عقلی اشیا در متن ذات راه ندارد، پس هیچ‌کدام از آنها، با حفظ محدودیت و نقص خود، معلوم ازلی حق تعالی نیست. در نتیجه بر اساس قاعده بسیط‌الحقیقه (به تقریر وحدت سنخی)، نمی‌توان علم تفصیلی پیشین حق تعالی به جزئیات زمانی و مکانی را اثبات کرد.

۲. اجتماع متناقضین

یکی دیگر از اشکالاتی که بر نظریه صدرالمتألهین وارد می‌شود، ناظر به تقریر دیگر بسیط‌الحقیقه (وحدت شخصی) است. بر اساس این اشکال، مبنای صدرالمتألهین قابل پذیرش نیست و مستلزم تناقض است؛ زیرا به حکم این تفسیر از تشکیک در وجود، وجود من به عنوان یکی از موجودات، به عین وجود حق موجود است و این وجود، از آنجا که وجود حضرت حق است، نامحدود است و از آنجا که وجود من است، محدود است. از جمله نشانه‌های آشکار محدودیت ما انسان‌ها، وجود آرزوها در وجود ماست؛ یعنی این آرزوها از آنجا در وجود ما شکل می‌گیرد که چیزهایی را نداریم که به داشتن آنها مشتاقیم و در پی داراشدن آنها هستیم. در هر صورت، این نظریه مستلزم محدود بودن و نامحدود بودن یک وجود واحد شخصی است و چنین چیزی عین تناقض، و در نتیجه ممتنع است.^۲

۳. عدم توجیه علم پیشین به اعدام

اشکال سوم ناظر به هر دو تقریر بسیط‌الحقیقه است. بر اساس این اشکال، نظریه «علم اجمالی در عین کشف تفصیلی» صدرالمتألهین، در تبیین علم حق تعالی به «ممکنات معدوم» در مرتبه ذات، کاربرد ندارد؛ چراکه ممکنات معدوم، بهره‌ای از وجود ندارند و از این رو نمی‌توانند در ذات حق تعالی، ولو به نحو بسیط، حضور داشته باشند. در حالی که همه معترف‌اند که حق تعالی به همه امور محال و معدوم، مفروض و مقدر، عالم است؛ اگرچه هیچ وقت به تحقق خارجی نرسند. برخی از محققان معاصر با تقسیم ممکن به

۱. غلامرضا فیاضی و حسین مظفری، «علم پروردگار به آفریدگان پیش از آفرینش»، مجله معارف عقلی، شماره ۱۰، ص ۱۸.

۲. همان، ص ۱۷.



ممکن موجود و معدوم، این اشکال را چنین بیان می‌کنند:

این نظریه تنها علم حق به ممکنات موجود را توجیه می‌کند و قدرت توجیه علم حق به ممکنات معدوم را ندارد. توضیح آنکه خدای تعالی از میان عوالم ممکن تنها یکی از آنها را که مطابق حکمت و مصلحت و بهترین آن عوالم بوده، آفریده است^۱ و او همان‌گونه که به این عالم ممکن موجود پیش از آفرینش آن علم دارد، به همه عوالم ممکن دیگر نیز عالم است؛ یعنی همین علم مطلق اوست که به وی این امکان را می‌دهد که بهترین را برگزیند و بیافریند؛ در حالی که بنا بر این نظریه، چون این عوالم معدوم‌اند، دیگر نمی‌توانند به عین وجود خدا موجود باشند و دیگر توجیهی برای علم به آنها پیش از آفرینشان وجود ندارد.^۲

۴. عدم توجیه علم پیشین به ممتنعات

این اشکال همانند اشکال قبلی، هر دو تقریر بسیط‌الحقیقه را شامل می‌شود. بر اساس این اشکال، خدای تعالی، همان‌طور که به امور ممکن - اعم از موجود و معدوم - علم دارد، به امور ممتنع، مانند اجتماع ضدین و نقیضین نیز علم دارد. توضیح بیشتر اینکه اگر حق تعالی از امتناع اجتماع ضدین و نقیضین آگاه است، پس به اجتماع ضدین و نقیضین (که اموری ممتنع هستند) نیز آگاهی دارد؛ حال آنکه اجتماع ضدین و نقیضین نه تنها در خارج وجود ندارد، بلکه وجود خارجی آن ممتنع است. بنابراین با توجه به اینکه نظریه مشهور صدرالمتهلین، تنها علم حق تعالی به امور وجودی را اثبات و توجیه می‌کند و از اثبات علم خدای تعالی به امور ممتنع ناتوان است، ناقص می‌باشد.^۳

نتیجه‌گیری

ملاصدرا برای تحلیل علم حق تعالی به ماسوی در مرتبه ذات، از مبانی فلسفی خویش، مخصوصاً قاعده «بسیط‌الحقیقه کل الاشياء و لیس بشیء منها» کمک گرفت. وی بر اساس این قاعده و چینش چهار مقدمه

۱. مفاهیم و حقایق فراوان می‌توانند به وجود واحد موجود شوند؛
 ۲. هرچه وجود قوی‌تر و شدیدتر باشد، در عین بساطت، حقایق و کمالات بیشتری دارد؛
 ۳. ممکن است تمام حقیقت یک چیز جزء حقیقت چیز دیگر باشد؛ مثل نبات در حیوان و حیوان در انسان؛
 ۴. هر کمالی در معلول، در علت به نحو اعلی و اشرف موجود است.
- معتقد است که چون حق تعالی در عین وحدت و بساطت، واجد همه کمالات

۱. «الذی أحسن کل شیء خلقه» (سجده، ۷).

۲. غلامرضا فیاضی و حسین مظفری، «علم پروردگار به آفریدگان پیش از آفرینش»، مجله معارف عقلی، شماره ۱۰، ص ۱۷.

۳. همان.

مخلوقات است، بنابراین علم خدا به ذات خویش، عین علم خدا به اشیا می‌باشد، و این علم، علمی است که اجمال و تفصیل را توأمان دارد؛ یعنی در عین حال که مجمل و بسیط است و هیچ کثرتی در آن نیست، تفصیلی است، و در عین حال که تفصیلی است یا به عبارتی روشن و خالی از ابهام است، مجمل است.

البته چنین تحلیلی از طرف صدرالمتألهین درباره علم ذاتی حق تعالی، اگرچه نسبت به نظریه‌های پیشین حکما دارای امتیازاتی است، خود با اشکالاتی چون «عدم توجیه علم پیشین به ممتنعات»، «عدم توجیه علم پیشین به اعدام»، «اجتماع متناقضین» و «عدم تحقق موجودات به نحو امکانی و ماهوی در ذات الهی» مواجه است که بر نارسایی این نظریه در تبیین علم ذاتی حق تعالی دلالت دارد.

منابع و مأخذ

۱. راغب اصفهانی، حسین، *المفردات فی غریب القرآن*، دارالقلم - دارالشامیه، بیروت - دمشق، ۱۴۱۲ق.
۲. سهروردی، شهاب‌الدین، *مجموعه مصنفات*، چاپ دوم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳ش.
۳. صدرالمتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم، *شرح الهدایة الاثریة*، چاپ سوم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱م.
۴. _____، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة*، چاپ دوم، مکتبه المصطفوی، قم، ۱۳۶۸ش.
۵. _____، *الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة*، چاپ دوم، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰ش.
۶. _____، *المبدأ و المعاد*، چاپ اول، انجمن حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۵۴ش.
۷. _____، *المظاهر الالهیة*، تحقیق سیدجلال‌الدین آشتیانی، دفتر انتشارات دفتر تبلیغات، قم، ۱۳۷۷ش.
۸. _____، *مفاتیح الغیب*، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳ش.
۹. فیاضی، غلامرضا و حسین مظفری، «علم پروردگار به آفریدگان پیش از آفرینش»، *مجله معارف عقلی*، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۸۷ش.
۱۰. قرشی بنایی، سیدعلی‌اکبر، *قاموس قرآن*، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۴۱۲ق.
۱۱. معلمی، حسن، *حکمت متعالیه*، چاپ اول، مرکز نشر هاجر، قم، ۱۳۸۷ش.